



محمدامین قانعی راد  
جامعه‌شناس

در زندگی انسان‌ها، دو نوع مهارت ارتباطی وجود دارد که شالوده مهارت زندگی افراد است. یکی مهارت ارتباط زبانی و گفتاری و دیگری مهارت ارتباط عملی و کاربردی. از آن‌جا که اساس زندگی افراد، ارتباط با دیگران است، آنها باید یاد بگیرند که زندگی اجتماعی شان را چگونه پایه‌ریزی کنند و با یکدیگر در تعامل و ارتباط باشند. بنابراین مهم‌ترین بخش زندگی اجتماعی، فراگیری این دو مهارت است.

مهارت ارتباط زبانی بر ۴ ستون بنا می‌شود. یکی خواندن و نوشتن است که معمولاً افراد در مدرسه به نحوی آن را آموزش می‌بینند. هر چند ممکن است این آموزش کامل نباشد. اما اگر خواندن به‌عنوان یک مهارت حاصل شود و به این معنی، به یک عادت تبدیل شود، افراد می‌توانند بسیاری از نوشته‌ها را خودشان بخوانند. لذا باید قابل به دو تفکیک شد: یکی سواد خواندن است و دیگری مهارت و عادت واره خواندن. تأکید من بر مقوله دوم است. یعنی باید به افراد آموزش داده شود که بخوانند و این آموزش باید به سبکی باشد که در آنها ایجاد علاقه کند تا عادت واره خواندن در بچه‌ها ایجاد شود. اما نظام آموزشی کنونی نمی‌تواند این علاقه به خواندن را در بچه‌ها ایجاد کند. موضوع دیگر، نوشتن است. یعنی بچه‌ها باید بتوانند آنچه که می‌خواهند را بنویسند. وقتی از مهارت نوشتن صحبت می‌کنم، مراد نه صرف نوشتن است، بلکه منظور این است که بتوانند خود را از طریق نوشتن، بیان کنند و از این طریق، دیدگاه و تجربیات خود را با دیگران در میان بگذارند. درباره این موضوع نیز نظام مدرسه ضعیف عمل می‌کند. مثلاً به درس انشا که برای آموزش این مهارت است، بهای لازم داده نشده و بچه‌ها خیلی به نوشتن ترغیب نمی‌شوند. مهارت‌هایی که به بچه‌ها در این زمینه داده می‌شود، مهارت‌های تست‌زنی و خلاصه‌نویسی یک متن

است و این شیوه امتحانی نیز بچه‌ها را تهییج و ترغیب به نوشتن و ارایه یک متن نمی‌کند. دو مهارت دیگر زبانی، عبارت از گفتن و شنیدن است. این دو نیز بسیار مهم است. یعنی این که بچه‌ها بتوانند از طریق زبانی با دیگری ارتباط برقرار کنند و از طرف دیگر نیز حرف مخاطب را بشنوند. به عبارت ساده‌تر، شنیدن و مهارت‌های مربوط به آن، در بسیاری از موارد، اهمیتی کمتر از گفتن ندارد. به‌طور اصطلاحی به این دو مهارت گفت‌وگو نام داده می‌شود. «گفت» و «گو» یعنی یکی من بگویم و یکی شما بگویید. به این ترتیب که من می‌گویم، شما می‌شوید و شما بگویید، من بشنوم. این دو مهارت، یعنی مهارت گفت‌وگو نیز فوق‌العاده حیاتی



عکس: خبرگزاری ایسنا

## دولبه زندگی اجتماعی تفاوت و اختلاف در کنار تعامل و ارتباط

هستند که باستی به بچه‌ها آموزش داده شوند. حالا ۴ مهارت - خواندن، نوشتن، گفتن و شنیدن - برخی مهارت‌های ارتباطی دیگر پیوند می‌خورد. یعنی مهارت‌های ارتباطی عملی. به‌طور مثال، یکی از این مهارت‌ها، کار تیمی و آموزش کار جمعی است. یعنی این که فرد بتواند در جمع حضور داشته باشد و با دیگران، برنامه‌هایی را تعریف و اهدافی را مشخص کند و به‌صورت دسته‌جمعی با همکاری دیگران بتواند آن برنامه‌ها را اجرا کند. این برنامه‌ها می‌توانند هر چیزی باشند: اعم از برنامه‌های تحقیقاتی یا حل یک مسئله کلاسی، یک‌نیک، یا انجام امور داوطلبانه و خیریه که بچه‌ها می‌توانند به‌صورت جمعی وارد آن شده و برنامه‌ریزی و تقسیم‌کار انجام دهند و

به‌طور کلی این پروژه را در کنار دیگران مدیریت کنند. نظام مدرسه به‌دلیل آموزش فردگرایانه‌ای که ترویج می‌دهد، امکان کار دسته‌جمعی و کار تیمی را فراهم نمی‌کند. یعنی بیش از آن که بچه‌ها را به یکدیگر مرتبط و متصل کند، آنها را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد و از هم جدا می‌کند. در فرآیند کار جمعی، بچه‌ها چیزهایی را می‌آموزند که می‌توان آنها را مهارت‌های حل تضاد و تنش میان افراد نام داد. به‌عبارت دیگر، مهارت کار جمعی، به بچه‌ها می‌آموزد که تعارضات میان یک جمع را حل و فصل کنند. چطور در مورد رفتار دیگران، به شیوه جمعی داوری کنند؛ و مشکلی که در این جمع پیش آمده را به‌طریق حل کنند. اختلاف‌نظر، اختلاف دیدگاه و عقیده روی هر موضوعی اعم از علمی و غیر علمی را حل کنند. طبیعتاً در این فرآیند، بچه‌ها باید مجادله، استدلال، تفکر انتقادی و مباحثه به شیوه مناسب را فراگیرند. اینها همگی مهارت‌های مهمی هستند که در ارتباط با دیگران، نه به‌تنهایی و در گوشه اتاق تعریف می‌شوند. بچه‌ها در این پروسه می‌آموزند که چطور استدلال کنند، استدلال مخاطبشان را بشنوند و اصول و ادب استدلال و گفت‌وگو و ادب نقد دیگری و حتی ظرفیت مخالفت با دیگری را بیاموزند. می‌آموزند که مخالفت‌شان، مستدل و دارای پایه و اساس صحیح باشد، نه مخالفت‌های خصمانه، شخصی و عنادجویانه.

به هر روی، مدرسه محل بسیار مهمی در آموزش مهارت‌های زندگی است. یکی از ابعاد اساسی زندگی اجتماعی نیز تنوع و تفاوت و اختلاف‌نظر است؛ و بعد دیگر آن، تعامل، ارتباط، همدلی و با هم بودگی اجتماعی است. باید مهارت‌های متعدد زندگی به‌گونه‌ای آموزش داده شود که به این دو لبه زندگی اجتماعی، یعنی تفاوت و اختلاف در کنار تعامل و ارتباط، زمینه‌ساز شود. این برنامه‌ها می‌توانند در میان این دو لبه، تعادل ایجاد کنند. زمانی که این تعادل ایجاد شد، مهارت‌های ارتباطی زبانی و عملی، در زمینه‌های مختلف تأمین شد، بسیاری از مسائل دیگر، خوب به‌خود حل خواهند شد.



متوسطه در کشور فراهم شد، تمرکز بر احداث دانشگاه پذیرش دانشجو قرار گرفت و امروز می‌بینیم که تمام دانش‌آموزانی که برای کنکور ثبت‌نام می‌کنند، امکان حضور در دانشگاه و بهره‌مندی از تحصیلات دانشگاهی را دارند. بنابراین حال که می‌توان بر اساس اولویت‌ها حرکت و برنامه‌ریزی کرد، معتقدم امروز یکی از نیازهای اصلی مادر حوزه آموزشی و فرهنگی، ارایه آموزش‌های ده‌گانه مهارت‌های زندگی است.

### • چرا می‌این نظر را تشریح می‌کنید؟

میزان ناهنجاری‌های اجتماعی مانند سو، مصرف مواد مخدر، برخاشگری و عصبی بودن تعداد زیادی از مردم، افزایش استرس‌های روانی در جامعه، افزایش مشکلات اقتصادی که خود پایه و عامل بسیاری از ناهنجاری‌ها از جمله اعتیاد به مواد مخدر و الکل، خودکشی، طلاق و... است، رنگ خطر جدی را برای ما به صدا درآورده است. اگر امروز مردم را برای مقابله با این ناهنجاری‌ها آماده نکنیم و به آنها مهارت‌های لازم در این حوزه را آموزش ندهیم، نمی‌توانیم از افزایش آسیب‌های آن جلوگیری کنیم.

### • برای آگاه‌ساختن شهروندان درباره ضرورت بهره‌مندی از مهارت‌های زندگی، وظیفه اصلی برعهده چه کسانی یا کدام نهاد است؟

همانطور که پیشتر گفتیم، این بحث یک مقوله فرهنگی - اجتماعی است و برنامه‌ریزی در این حوزه‌ها و اجرای آنها تنها برعهده یک دستگاه یا یک اداره نیست. بنابراین باید برنامه‌های کلان‌نگر و بلندمدت ترسیم کرده و بخش‌های مختلف جامعه‌اعم از شهروندان و مسئولان در اجرای آن به‌طور مشترک، همکاری و تعامل داشته باشند.

## آموزش و پرورش ماشینی؛ نه پر اگماتیس

بزرگان تعلیم و تربیت مثل «هربرت» و «جان دیویی» معتقدند که «تربیت، مهیا کردن فرد، برای زندگی اجتماعی است» اما سوال این است آیا آموزش و پرورش ما کودکان را برای زندگی آماده می‌کند؟

آموزش و پرورش که تدریس و شیوه عملش، «ماشینی» است؛ وظایف خودش را به درستی انجام نمی‌دهد و مستخدم مدرسه باید شیشه و میز و صندلی دیگران را تمیز کند، می‌تواند مهارتی برای زندگی افراد بیاموزد؟ آموزش و پرورش ما، پراگماتیست یا عملگر نیست؛ بلکه ذهنی گرا است. عملگر یعنی این که وقتی به افراد در مدرسه فیزیک آموزش می‌دهید، باید بتواند لافال یک سیم برقی بکشد. اگر نتواند چنین کاری را در زندگی انجام دهد، اساساً این آموزش ذهنی و تئوری به چه کار او می‌آید؟ آزمایشگاه‌های بسیاری از مدارس س خاک می‌خورد. اشکال در تعلیم و تربیت ما است. وظیفه معلم را این دانستیم که صرفاً مثل ضبط صوت حرف بزند و بعد کلاس را ترک کند. همه ما همین‌گونه تربیت شدیم. این روش ماشینی به خانواده نیز سرایت کرده است. از نظر ذهنی تربیت می‌کنیم اما تربیت عملی نداریم. آنچنان که بنیامین بلوم می‌گوید، «ما بیشتر در طبقه دانش، درک و فهم هستیم؛ نه کاربست». بلوم معتقد است که اولین چیزی که دانش آموز می‌آموزد، دانش است؛ بعد از آن درک است؛ بعد حل مسأله، بعد آنالیز و تحلیل و بعد از آن، ترکیب و در نهایت، ارزشیابی است. دانش آموز باید همه این مراحل را طی کند تا نه تنها

### آموزش و پرورش که تدریس و شیوه عملش، «ماشینی» است؛ وظایف خودش را به درستی انجام نمی‌دهد؛ و مستخدم مدرسه باید شیشه و میز و صندلی دیگران را تمیز کند، می‌تواند مهارتی برای زندگی افراد بیاموزد؟ آموزش و پرورش ما، پراگماتیس یا عملگر نیست؛ بلکه ذهنی گرا است. عملگر یعنی این که وقتی به افراد در مدرسه فیزیک آموزش می‌دهید، باید بتواند لافال یک سیم برقی بکشد

در درس بلکه در زندگی نیز کسب مهارت کند. در حالی که مادر در مرحله آغازین می‌مانیم. یکی از مهارت‌های زندگی، بحث تعاملات اجتماعی است. به دلیل صنعتی شدن شهرها و کشورهای، کاهش پیدا می‌کند. اینها ویژگی شهر است. افراد ارتباطی با یکدیگر ندارند. مهارت ارتباط را به‌دست نیاورده، از دست می‌دهند. «فردیناند تویس»، جامعه‌شناس آلمانی می‌گوید: «جامعه شهری، جامعه صوری است. اما جامعه روستایی، جامعه معنوی است». جامعه صنعتی افراد را خودخواه از خود بیگانه بار می‌آورد. انسان‌ها را به صورت ربات درآورده است. نمونه آن در متروی ۱۵ خرداد دیده می‌شود. چند صد نفر از مترو پیاده می‌شوند و هیچ‌کس به دیگری نیم‌نگاهی هم نمی‌اندازد؛ چون می‌داند این بار آخر است که او را می‌بیند.

یکی دیگر از مهارت‌های زندگی، رسم همسر داری است. اما ما در مدرسه هیچ‌کدام از اینها را آموزش نمی‌دهیم. حتی از آنها حرفی نمی‌زنیم. اینها تابو هستند. چنین مسائلی در جامعه ما تابو است. «چه معنی دارد دختر و پسر از این سن در مورد همسر حرف بزنند؟!»، «چشم و گوش‌شان باز می‌شود!»، وقتی می‌گوییم آموزش و پرورش ما، آموزش و پرورش ماشینی است، به همین معنا است. آنها عملگر نیستند. وضع خانواده‌ها در شهرهای بزرگ نیز به همین منوال است. نه مدرسه و نه خانواده، هیچ‌کدام آموزشی عملی برای زندگی نمی‌دهند. چه انتظاری بیش از این می‌توان داشت؟ افرادی که در جامعه امروز ما زندگی می‌کنند، نتیجه منطقی این شیوه آموزشی و پرورشی هستند.

## آموزش مهارت‌های زندگی مستمر و همیشگی است

به‌نظر نمی‌رسد که افراد برای آموختن مهارت‌های زندگی، به‌جایی جز خانه و مدرسه احتیاج داشته باشند. زیرا این مهارت‌ها مقوله جدایی از فرآیند فرزندپروری و تربیت نسل آینده نیست. تربیت در حال حاضر همه نهادهایی که متولی تربیت نسل آینده هستند - مشخصاً نهاد خانواده - مدرسه - باید به‌شکل روزانه این مهارت‌ها را آموزش دهند. فرد باید تفکر انتقادی را هنگام تحصیل در مدرسه بیاموزد. به‌طور طبیعی نظام آموزشی‌ای که در مدرسه به بچه‌ها می‌گوید یا حفظ کردن فلان مورد، نمره می‌گیرد، هیچ‌گاه کسب‌کننده، آنگاه فرزندانی نفاذ، دارای تفکر، منبع و مسئولیت‌پذیر خواهیم داشت.